

بیشتر اوقات احساس تأسف کرده‌ام که چرا مطبوعات سوئیس موفق نشدند، نقش مهمی را که در این جنگ بر عهده داشتند، بخوبی ایفا کنند. متأسف شده‌ام و این احساس تأسف را با دوستان عزیز سوئیسی‌ام در میان گذاشته‌ام. من مطبوعات سوئیس را به خاطر بیطرف نبودنشان سرزنش نمی‌کنم. این طبیعی است که هر کس علائق و سلائقی دارد که نسبت به سایر چیزها در اولویت قرار می‌گیرد و می‌تواند آن را با شور و هیجان نشان دهد. در واقع ما باید از همه کمتر گله‌مند باشیم، چرا که این علائق و سلائق (تزد سوئیسی‌های فرانسه زبان) برای ما و به نفع ماست. اما گله اصلی من از روزنامه‌نگاران سوئیسی، این است که آنان از ابتدای جنگ تا کنون حوادث اطراف ما را بطور ناقص به گوشمان می‌رسانند. ما از یک دوست انتظار نداریم که به جای ما قضاوت کند و هنگامی که دستخوش هیجان می‌شویم، بسیار عاقلانه‌تر از ما رفتار کند. اما اگر در موقعیتی است که می‌تواند چیزهایی را که از چشم ما پوشیده می‌ماند، بهتر ببیند و بشناسد، حق داریم که او را به خاطر رها کردن ما در جهل و گمراهی، سرزنش کنیم. این روا نیست که او بر ما روا می‌دارد چرا که ما را به اشتباه می‌کشاند.

کشورهای بیطرف از این امتیاز گرانبها برخوردارند که می‌توانند ابعاد مختلف مشکلات جنگ را بدقت ببینند. و این همان چیزی است که در واقع برای کشورهای در حال جنگ محال به نظر می‌رسد. بخصوص که این خوش اقبالی را دارند که می‌توانند آزادانه حرف بزنند. که البته

پیداست قدرش را نمی‌دانند و آنطور که باید، از آن استفاده نمی‌کنند. کشور سوئیس، واقع در قلب میدان نبرد، بین جبهه‌های درگیر و مشترک با سه نژاد در حال جنگ از امتیاز قابل توجهی برخوردار است. من شخصاً توانستم به این موضوع پی ببرم و از این گنجینه اطلاعات بهره‌مند شوم. بندرت پیش می‌آید که اخبار، اسناد و نشریاتی که در سراسر اروپا منتشر می‌شود، بدانجا نرسد.

مطبوعات سوئیس، از این گنجینه استفاده چندانی نمی‌کنند. بجز برخی موارد استثنا، به این اکتفا می‌کنند که اعلامیه‌های رسمی ارتش‌ها و غیررسمی خبرگزاریهای کمابیش مظنون را - که زیر نظر دولت‌ها و یا قدرت‌های پشت پرده‌اند و امروزه بیش از سران دولت‌ها، حکومت را به دست گرفته‌اند - منتشر کنند. بندرت اخبار با ارزش را به ورطه بحث می‌کشاندند. تقریباً هیچگاه از جناح مخالف صحبتی نمی‌کنند؛ تقریباً هیچگاه اجازه نمی‌دهند که صداهای مستقل، از دو طرف سنگرها، به گوش رسد. واقعیت رسمی - که توسط قدرت‌ها دیکته شده است، اینگونه به ضرب قلدری به مردم تحمیل می‌شود؛ این اندیشه جنگجویانه چنان شکل مقدسی به خود گرفته است که هیچ ملحدی را به خود راه نمی‌دهد. در واقع این برای کشوری مثل سوئیس و بخصوص جمهوری ژنو، قدری عجیب است، کشوری که منابع تاریخی و انگیزه حیات در آن وابسته به جبهه آزادیبخش و ثمره کفر بود.

ما در پی یافتن ریشه‌های روانشناسانه این واقعه نیستیم که بدانیم چرا اندیشه‌هایی که مخالف خشک اندیشی‌های رسمی بوده، از بین رفته است. من بر این باورم که عدم آگاهی و فقدان ذهن نقاد نزد عده‌ای و سهل‌انگاری و شرم از مرور اشتباهات نزد آنان که آگاه‌ترند و مسحور فضای هیجان زده پیرامون خویش‌اند - شاید هم از صمیم قلب بدان باور دارند - به مراتب مخرب‌تر از جانبداری، نقش دارند.

این بمراتب برای آنان آسان‌تر و محتاطانه‌تر می‌نمایند که به اخباری که از طریق خبرگزاریهای بزرگ، در خانه تحویل داده می‌شود، راضی شوند تا اینکه بخواهند برای کشف حقیقت (برای رفع شبهه و یا کامل کردن آن) به دنبال آن در محل حضور یابند.

دلیل این اشتباهات یا کمبودها هر چه می‌خواهد باشد، اما نمی‌توان به آسانی از آن گذشت؛ مردم هم کم‌کم به این موضوع واقف شده‌اند. این بخوبی قابل درک است که عقاید فلان جناح اجتماعی یا سیاسی، در کشورهای در حال جنگ، با فلان روزنامه یک کشور بیطرف، در تضاد باشد. هیچ تعجبی ندارد که این روزنامه‌ها با آنها موافق نباشند و حتی طبیعی به نظر می‌رسد که آنها را با نقدی موشکافانه سرکوب کنند؛ اما این که آنها را تحریف کنند یا با سکوت از آنها بگذرند، قابل قبول نخواهد بود.



• روس رولان

آیا این قابل بخشش است که، به عنوان مثال، تنها اطلاعات ما از انقلاب روسیه، برگرفته از منابع دشمن باشد (که اغلب آنها روس نیستند)، آن هم وقتی قصد دیگری جز افترا و توهین ندارند و این در حالی است که روزنامه‌های مطرح سوئیس هرگز اجازه صحبت را به متهمین نمی‌دهند، حتی وقتی به مردانی چون ماکسیم گورکی که نبوغ و صداقت آنان مایه افتخار ادبیات اروپاست، توهین شده باشد؟ - آیا این قابل قبول است که اقلیت سوسیالیست‌های فرانسه، توسط مطبوعات مطرح سوئسی طوری کنار زده شوند که انگار وجود خارجی ندارند؟

آیا این حیرت‌آور نیست که همین مطبوعات، مدت سه سال، دربارهٔ اپوزیسیون انگلیس مطلقاً سکوت اختیار کردند، - یا اگر هم حرفی زدند، با بی‌اعتنایی و برای از سر باز کردن بود - درحالی‌که این اپوزیسیون، نامداران اندیشهٔ بریتانیا به شمار می‌آیند، بزرگ مردانی چون: برتراند راسل، برنارد شاو، زانگ ویل، نرمن آنجل، ای - دی مورل و... که حرفشان توسط روزنامه‌های معتبر منتقل می‌شود، توسط تعداد بیشماری از نشریات و کتابهایی که به لحاظ محتوای سیاسی و اقتصادی از تمام چیزهایی که در همان زمان در سوئیس و فرانسه نوشته می‌شد، فراتر می‌رود!

سرانجام، در دراز مدت، پافشاری اپوزیسیون انگلیس سدها را شکست؛ و اندیشه‌اش در فرانسه رخنه کرد، جایی که عده‌ای نخبه در جریان امور و این جدالها بود. متأسفم از این که

شاهد مطبوعات سوئیس هیچ دخالتی در این آشنایی دو جانبه، نداشته است و فکر می‌کنم که بعدها، مردمان این دو کشور به آن معترض خواهند شد.

این مطلب در مورد ایالات متحده آمریکا هم صدق می‌کند. روزنامه‌های سوئیس مرتب ما را در جریان اخباری می‌گذاشتند که تأیید شده سران وقت بود. اما طبق معمول، اپوزیسیون را یا پنهان کرده‌اند و یا به آن اعتنا نکرده‌اند. هر وقت هم، بطور اتفاقی، چند تلگرام غیر رسمی از نیویورک را (که بدقت هم ضبط شده) به گوش ما می‌رسانند، (حتی اگر مطبوعات سوئیس این خبر غیررسمی را با دید مثبت همراه با یک تیتر پر سر و صدا، تفسیر کرده باشند) فقط برای این است که در ما تنفر ایجاد کرده باشند. انگار می‌گویند: انگ صلح طلبی از آن سوی آتلانتیک - چه این صلح طلب مسیحی باشد، چه خائنی در صف مزدوران دشمن - فرقی نمی‌کند. ما متعجب نخواهیم شد. سه سال است که ما دیگر احساس تعجب و از دست داده‌ایم و احساس اعتماد را نیز. و اکنون که می‌دانیم برای کشف حقیقت نباید زیر سایه درخت نارون به انتظار ایستاد، خودمان به دنبال آن راه می‌افتیم و همه جا برای یافتنش پشت سر می‌گذاریم. هنگامی که آب آشامیدنی در خانه یافت نمی‌شود، باید به دنبال سرچشمه آن رفت.

اینک ما صحبت را به اپوزیسیون آمریکا می‌سپاریم و به صدای یکی از شجاع‌ترین مجلات یعنی *The Masses, de New - York* گوش می‌کنیم:

«اینجا واقعیت غیر رسمی، حرف می‌زند که آن هم تنها بخشی از حقیقت است. اما این حق ماست که حقیقت را به تمامی دریابیم، چه خوشایند باشد، چه ناخوشایند. و اگر از آن دسته ترسوهایی نیستیم که چشم خود را به روی واقعیت می‌بندند، پس بدانیم که این بر ما تکلیف شده است.»

البته این مجله *The Masses* نیست که به ما می‌آموزد چه چیزهای با شکوهی در طول جنگ از بین رفته است! چرا که ما از طریق نشریات رسمی هم - که از هر طرف به سویمان گسیل می‌شد، بدانها نائل آمده‌ایم. اما آنچه را که خوب نمی‌دانیم و نمی‌خواهیم که بدانیم، به قول برتراند راسل، فقر مادی و معنوی، بی‌عدالتی و ستمی است که بازتاب هر جنگ در میان هر ملتی است، حتی اگر آن جنگ، عادلانه‌ترین جنگ باشد.